

انقلاب روسیه و مبارزات سیاهپوستان در ایالات متحده

در طی تمام 10 سال اول کمونیزم آمریکایی، حزب درگیر مسئله سیاهپوستان بود و به تدریج به سیاستی متفاوت و برتر از آنچه که رادیکالیزم سنتی آمریکا بود، رسید. با این حال، در به یادآوری تفکرات منتشر شده من در این دوره، مسئله‌ی سیاهپوستان در هیچ جایی به مثابه موضوع بحث و جدال داخلی بین جناح‌های اصلی مشاهده نمی‌شود. دلیل این امر این بود که هیچکدام از رهبران آمریکایی از جاتب خود هیچ ایده‌ی جدیدی درباره‌ی این مسئله حاد ارائه ندادند؛ و هیچیک از جناح‌ها، به این ترتیب، از هیچگونه تغییرات رویکردی، گزایشی و خط‌مشی‌ای که به تدریج تا زمان پایان دهه‌ی اول حزب انجام گرفت، حمایت نکردند.

مباحثات اصلی در مورد مسئله‌ی سیاهپوستان در مسکو انجام گرفت، و رویکرد جدید به مسئله در همان جا بسط داده شد. در اوایل کنگره‌ی دوم کمینترن در سال 1920، "سیاهپوستان در آمریکا" نکته‌ای در دستور کار قرار گرفته، و بحثی اولیه در مورد این سنوال صورت گرفت. تحقیقات تاریخی به‌طور قطعی اثبات خواهد کرد که سیاست CP در مورد سیاهپوستان انگیزه اولیه خود را در مسکو به دست آورد، و همچنین اینکه

تمامی بسط بیش تر این سیاست، تا و از جمله تصویب شعار "خودمختاری" در سال 1928 در مسکو انجام گرفت.

تحت فشار و تهیج مستمر روس ها در کمینترن، حزب در 10 سال اول، فعالیت خود را در مورد مسئله‌ی سیاهپوستان شروع نمود؛ اما تعداد بسیار اندکی را توانست به طرف خود جلب نماید و تأثیر آن در جامعه‌ی سیاهپوستان ناچیز بود. از این رو می توان به آسانی این نتیجه گیری عملی را نمود که همه‌ی صحبت ها و زحمات مربوط به سیاست در آن دهه، از نیویورک تا مسکو، هیاهویی زیاد بر سر هیچ بود، و اینکه نتیجه‌ی مداخله روسیه کاملاً منفی بود.

این شاید، ارزیابی متعارفی در این روزهای جنگ سرد باشد هنگامی که نفرت به همه‌ی چیزهای روسی جایگزینی متعارف برای عقیده سنجیده می شود. اما این تاریخی حقیقی نیست - نه به هیچ وجه. 10 سال اول کمونیزم آمریکایی برای قضاوت قطعی در مورد نتایج رویکرد جدید به مسئله‌ی سیاهپوستان که از طرف کمینترن به حزب آمریکایی تحمیل شد، مدت خیلی کوتاهی است.

برخورد تاریخی به سیاست و فعالیت حزب کمونیست در مورد مسئله‌ی سیاهپوستان و تأثیر روسیه در شکل دادن به آن در 10 سال اول هستتیت این حزب، هر چند جامع و مفصل، نمی تواند کافی باشد مگر اینکه پژوهش در مورد آن در دهه‌ی آینده تخمین زده شود. برای حزب جوان تا 10 سال اول طول کشید تا کارش را در زمین های که قبلاً کاوش نشده بود، نسبتاً شروع نماید. دستاوردهای توجه برانگیز در دهه 30 را بدون اشاره به این

دهه اولیه تغییر و جهت‌گیری مجدد، نمی‌توان درک نمود. در اینجاست که اقدامات و نتایج بعدی حاصل گردید.

یک تحلیل جدی از کل فرآیندی پیچیده باید با این درک آغاز شود که کمونیست‌های آمریکایی در اوایل دهه 20، به مانند سایر سازمان‌های رادیکال آن زمان و اوایلش، هیچ چیزی به جز یک تئوری پُر نقص، یک نگرش نادرست و بی‌تفاوت و تبعیت چندی از سیاهان رادیکال و یا با تمایلات انقلابی نداشتند که کارشان را بر روی مسئله‌ی سیاهپوستان آغاز کنند.

جنبش بدوی سوسیالیستی، که حزب کمونیست از آن شکل گرفت، هرگز نیاز به برنامه‌ای ویژه در مورد مسئله‌ی سیاهپوستان را به رسمیت نشناخت. به مسئله کاملاً و به سادگی تنها به مثابه یک معضل اقتصادی، بخشی از مبارزات بین کارگران و سرمایه‌داران برخورد می‌شد؛ هیچ کاری در مورد مشکلات ویژه تبعیض و نابرابری از این ضلع سوسیالیزم نمی‌شد انجام داد.

بهترین سوسیالیست‌های اولیه توسط دبیر نمایندگی می‌شدند، که با همه نژادها دوستانه و کاملاً عاری از تبعیضات بود. اما محدودیت دیدگاه این تهییج‌گر بزرگ در مورد این مسئله به دور از ساده‌در بیانیه‌ی وی بیان شده است: "ما هیچ چیز خاصی برای ارائه به سیاهپوستان نداریم و نمی‌توانیم درخواست‌های جداگانه‌ای برای همه‌ی نژادها داشته باشیم. حزب سوسیالیست، حزب تمامی طبقه‌ی کارگر، بدون در نظر گرفتن رنگ، حزب تمامی طبقه‌ی کارگر کل جهان است." (Ray Ginger: The Bending Cross) در آن زمان، این موضع بسیار پیشرفته‌ای به حساب

می آمد، اما هیچ شرطی برای حمایت فعال از مطالبه‌ی ویژه سیاهپوستان برای کمی برابری در اینجا و در حال حاضر، یا در آینده ای قابل پیش‌بینی، در مسیر سوسیالیزم معین ننمود.

و دبز حتی، با فورمول کلی خود که فاقد نکته‌ای اساسی بود - مسئله‌ی حیاتی همیشه حاضر تبعیض علیه سیاهپوستان را به هر طرفی که آنان سوق داده شدند - مثل همه‌ی موارد دیگر، در این مورد بسیار برتر از ویکتور برگر Victor Berger بود که رک و راست طرفدار تفوق نژادی سفیدپوستان بود. این خلاصه یک عقیده‌ی رسمی از سرمقاله‌ی برگر است که در روزنامه‌ی میلوکیاش، پیشرو سوسیال دموکرات آمده است: "نمی‌توان شکی داشت که سیاهپوستان و مالچوها نژاد پست‌تری را تشکیل می‌دهند. این "سوسیالیزم میلوکی" در مورد مسئله‌ی سیاهپوستان بود، که این چنین توسط رهبر - رئیس نادان و گستاخش توضیح داده شده است. یک سیاه آزار و اذیت شده نمی‌تواند بخوبی آن را با آجو میلوکی خود مخلوط کند، حتی اگر پنج پنی داشته باشد و بتواند سالن یک مرد سفیدپوست را پیدا کند که در آن بتواند یک لیوان آجو بنوشد - در انتهای پشت بار.

شوونیزم بی پرده برگر هرگز موضع رسمی حزب نبود. سوسیالیست‌های دیگری نیز وجود داشتند، به مانند ویلیام انگلیس والینگ، که مدافع حقوق برابر برای سیاهپوستان، و یکی از بنیانگذاران انجمن ملی پیشرفت و ترفیع افراد رنگین پوست در سال 1909 بود. اما چنین افرادی اقلیتی اندک در میان سوسیالیست‌ها و رادیکال‌های قبل از جنگ جهانی اول و انقلاب روسیه بودند.

بی کفایتی سیاست سنتی سوسیالیستی در مورد مسئله‌ی سیاهپوستان به طور گسترده توسط مورخان جنبش، ایرا کپنیس و دیوید شانون Ira Kipnis and David Shannon ثبت شده است. نگرش عمومی و غالب حزب سوسیالیست نسبت به سیاهپوستان توسط شانون به شرح زیر است:

"آنان در حزب مهم نبودند، حزب تلاش خاصی برای جذب اعضای سیاهپوست انجام نداد، و حزب اگرچه نه واقعاً خصمانه، اما عموماً بی علاقه به تلاش سیاهپوستان برای بهبود جایگاه خود در جامعه‌ی سرمایه‌داری آمریکا، بود." و به علاوه: "حزب اعتقاد داشت که تنها راه نجات سیاهپوستان همانا به مثل تنها راه نجات سفیدپوستان: "سوسیالیزم" است." در ضمن این، در مورد مسئله‌ی سیاهپوستان به این ترتیب هیچکاری نمی‌توان انجام داد و هر چه کم‌تر در مورد آن گفته شود بهتر است. آن را به زیر فرش جارو کنید.

یک چنین چیزی موضع‌گیری سنتی بود که حزب اولیه کمونیست از جنبش پیشین سوسیالیستی که از آن به وجود آمده بود به ارث برده بود. سیاست و عمل جنبش اتحادیه کارگری از این هم بدتر بود. IWW، هیچ کسی را به دلیل "نژاد، رنگ یا عقیده" از عضویت منع ننمود. اما اتحادیه‌های مسلط در قدرت AFL، تنها با چند مورد استثنا، اتحادیه‌های شغلی سفیدپوستان خالص بودند. آن‌ها همچنین چیز ویژه‌ای برای ارائه به سیاهپوستان نداشتند؛ هیچ چیزی، در واقع.

تفاوت - و آن یک تفاوتی عمیق بود- مابین حزب کمونیست دهه 20 و اجداد سوسیالیستی و رادیکالش، که با بریدن از سنتش برجسته گردید.

کمونیسست های آمریکایی در روزهای نخستین، تحت تأثیر و فشار روس ها در کمینترن، به آهستگی و با دردناکی یاد گرفتند که نگرش خود را تغییر دهند؛ که خود را با تئوری نوین مسئله‌ی سیاهپوستان به مثابه یک مسئله‌ی ویژه شهروندان طبقه‌ی دوم بطور مضاعف استنمار شده، که نیاز به برنامه‌ای از خواسته‌های ویژه داشت که به مثابه بخشی از برنامه‌ای کلی بود، وفق دهند. و شروع به انجام کاری در مورد آن بنمایند.

اهمیت واقعی این تغییر عمیق، در تمام ابعاد آن، نمی تواند به صورت بسنده ای با نتایج حاصل شده در دهه‌ی 20 ارزیابی شود. 10 سال اول باید به طور عمده به مثابه دوره‌ی مقدماتی تجدیدنظر و بحث و تغییر نگرش و سیاست در مورد مسئله‌ی سیاهپوستان در نظر گرفته شود. تا فعالیت های آینده در این زمینه را رقم بزند.

اثرات این تغییر و آماده سازی بوجود آمده شده با مداخله‌ی روسیه در دهه‌ی 20، در دهه‌ی آینده خود را به طرزى انفجاری نمودار نمود. شرایط کاملاً مساعد برای تهییج و سازماندهی رادیکال در میان سیاهپوستان، که توسط رکود بزرگ ایجاد شده بود، حزب کمونیست را آماده‌ی حرکت در این زمینه، هنگامی که تا بحال هیچ سازمان رادیکال دیگری در این کشور انجام نداده بود، یافت.

هر چیز جدید و مترقی‌ای در مورد مسئله‌ی سیاهپوستان از مسکو، بعد از انقلاب سال 1917، و در نتیجه‌ی انقلاب پدید آمد. نه تنها برای کمونیست های آمریکایی که مستقیماً پاسخ دادند، بلکه برای همه‌ی دیگران درگیر در این مسئله.

کمونیست‌های آمریکایی، خودشان هرگز به چیزی جدید یا متفاوت از موضع سنتی رادیکالیزم آمریکایی در مورد مسئله‌ی سیاهپوستان فکر نکرده بودند. آنان همانطور که نقل‌قول‌های فوق از تاریخچه‌های کینیس و شاتن نشان می‌دهد، از نظر تئوری بسیار ضعیف و در عمل هنوز هم ضعیف‌تر بودند. فورمول ساده گرایانه اینکه مسئله‌ی سیاهپوستان صرفاً اقتصادی بود، بخشی از مشکل کار و سرمایه، هرگز در میان سیاهپوستان حریقی ایجاد نمود- که بهتر از این می‌دانستند اگرچه آنان چنین چیزی را نگفتند؛ آنان مجبور بودند که هر روز و هر ساعت با تبعیضی بیرحمانه زندگی کنند.

هیچ چیز نامحسوس و پنهانی در مورد این تبعیض وجود نداشت. همه می‌دانستند که به سیاهپوست همیشه بدترین‌ها می‌رسد، اما به سختی کسی به آن اهمیت می‌داد یا می‌خواست کاری انجام دهد تا تلاش کند آن را تعدیل یا تغییر دهد. 90 درصد اکثریت جامعه سفید آمریکا، از جمله بخش طبقه‌ی کارگرش، شمال و همین‌طور جنوب، از تعصب علیه سیاه اشباع شده بودند؛ و جنبش سوسیالیستی این تبعیض را تا اندازه‌ی قابل توجهی منعکس می‌کرد - اگرچه در دفاع از آرمان برادری بشر، روش برخورد سوسیالیستی صامت و شکل‌گریز بخود گرفته بود. نظریه‌ی قدیمی رادیکالیزم آمریکایی در عمل به فورمولی برای عدم تحرک در جبهه‌ی سیاهپوستان، و - اتفاقاً- سپری راحت برای تبعیضات نژادی خفته خودشان، رادیکال‌های سفید، مبدل گردید. مداخله‌ی روسیه همه‌ی این‌ها را تغییر داد، و آن را به طرز چشمگیری، و برای بهتر شدن تغییر داد. حتی قبل از جنگ جهانی اول و انقلاب روسیه، لنین و بلشویک‌ها بخاطر نگرانی‌های خود در مورد مشکلات ملل تحت ستم

و اقلیت‌های ملی و حمایت قاطعانه از مبارزاتشان برای آزادی، استقلال و حق تعیین سرنوشت خود، متمایز از سایر گرایش‌های دیگر در جنبش سوسیالیستی و کارگری بین‌المللی بودند. استقلال و حق تعیین سرنوشت بلشویک‌ها صمیمانه و صادقانه این حمایت را به همه‌ی "مردم بدون حقوق برابر" دادند، اما هیچ چیز "انسان‌دوستانه‌ای" "philanthropic" در مورد آن وجود نداشت. آن‌ها همچنین پتانسیل انقلابی بزرگی را در وضع و حال اقوام و ملل مظلوم تشخیص داده و آن‌ها را به مثابه متحدین مهم طبقه‌ی کارگر بین‌المللی در مبارزات انقلابی علیه سرمایه‌داری در نظر داشتند.

پس از نوامبر 1917، این دکتترین جدید - با تأکید ویژه بر روی سیاهپوستان - با توانایی انقلاب روسیه در حمایتش از آن شروع به انتقال به جنبش کمونیستی آمریکا نمود. روس‌ها در کمینترن با درخواست‌های ناملایم و مصرانه از کمونیست‌های آمریکایی شروع کرده و از آنان خواستند که تبعیضات ناگفته‌اشان را از خود بتکانند، به مشکلات ویژه و شکایات سیاهان آمریکایی توجه کرده، همراه آنان به سر کار بروند و از آرمان آنان در جامعه‌ی سفیدپوستان پشتیبانی نمایند.

برای آمریکایی‌ها، که در سنتی متفاوت پرورنده شده بودند، طول کشید تا خود را با دکتترین جدید لنینیستی تطبیق دهند. اما روس‌ها هر سال پس از دیگر پیگیری کرده، مباحثات را انباشت کرده و فشار بر کمونیست‌های آمریکایی را افزایش دادند تا اینکه بالاخره آنان یاد گرفتند و تغییر یافتند و با جدیت به کار پرداختند. و تغییر نگرش کمونیست‌های آمریکایی، که تدریجاً در دهه‌ی 20 صورت گرفت، تأثیر عمیقی را در محافل بسیار گسترده‌تری در سال‌های بعد به ثمر آورد.

گسست حزب کمونیست از موضع سنتی رادیکالیسم آمریکایی در مورد مسئله‌ی سیاهپوستان با تغییرات عمیقی که در بین خود سیاهپوستان در حال رخ دادن بود، توأم گردید. مهاجرت گسترده از مناطق کشاورزی جنوب به مراکز صنعتی شمال در طول جنگ جهانی اول بسیار تسریع شد و در سال‌های بعدی نیز ادامه یافت. این امر وضعیت زندگی آن‌ها را نسبت به آنچه در جنوب مرکزی داشتند، بهبود بخشید، اما نه به اندازه‌ی کافی تا حرمان آمدن آنان در گتوها را جبران نموده و هنوز هم از هر طرفی در معرض تبعیض قرار گرفته باشند.

جنبش سیاهان، به مثابه آنچه که در آن زمان بود، از جنگ جهانی اول، میهن پرستانه حمایت کرد "تا جهان را برای دموکراسی امن نگه دارد". و 400,000 سیاهپوست در نیروهای مسلح خدمت کردند. آن‌ها به وطن بازگشتند و به دنبال کمی پاداش دموکراتیک برای خود بودند، اما چیز زیادی در هیچ کجا نتوانستند پیدا نمایند. روحیه‌ی جدید خود ابرازگری اشان با آمار افزون یافته‌ی کیفردهی و یک سری شورش‌های نژادپرستانه در سراسر کشور، شمال و همینطور در جنوب پاسخ داده شد.

همه‌ی این‌ها با همدیگر -امیدها و ناامیدی‌ها، روحیه‌ی جدید خود ابرازگری و انتقام‌گیری‌های سبعانه- در پیدایش جنبش جدید در حال شکل‌گیری سیاهپوستان نقش داشتند. با گسست صریح از سنت سازشگری با موضع فرومایگی در یک جهان مرد سفیدپوست بوکر تی واشینگتون Booker T. Washington، نسل جدیدی از سیاهپوستان فشارآوری برای خواسته‌های خود برای برابری را آغاز نمودند.

آنچه که جنبش نوین در حال شکل‌گیری سیاهپوستان آمریکایی یک اقلیت 10 درصدی- به آن بیش‌ترین نیاز را داشت، و تقریباً کاملاً فاقد آن بود، حمایت مؤثر جامعه سفیدپوست به طور اعم و جنبش کارگری، متحد ضروری آن، بطور اخص بود. حمایت مهاجمانه‌ی حزب کمونیست از جنبش سیاهپوستان و فراخواندن متحدین توده‌های سیاهپوست و جنبش کارگری مبارز، به مثابه عاملی کاتالیستی در زمانی مناسب وارد شرایط جدید گردید. این حزب کمونیست و نه هیچ‌کسی دیگر بود که پرونده‌های هرندون و اسکاتسبورو Herndon and Scottsboro را به مسائلی ملی و جهانی مبدل کرده و اوپاش کیفرخواه - حقوقی Dixiecrat را به موضعی دفاعی نشاند. برای اولین بار از زمان فروپاشی دوره‌ی بازسازی. فعالان حزبی رهبری مبارزات و تظاهرات‌ها به عهده گرفتند تا توجه عادلانه‌ی سیاهپوستان بیکار در دفاتر امداد و هدایت را جلب نمایند، و اثاثیه‌ی سیاهپوستان از خانه بیرون رانده شده را به آپارتمان‌های خالی‌اشان باز گردانند. این حزب کمونیست بود که به‌طور مدلی در سال 1932 سیاهپوستی را به عنوان معاون رئیس‌جمهور نامزد نمود. عملی که هیچ حزب رادیکال یا سوسیالیست دیگری تاکنون به فکر انجام دادن آن نبوده است.

با چنین چیزها و اقدامات و تهییجات مشابه‌ای در دهه‌ی 30، حزب همه محافل کم و بیش لیبرال و مترقی سفیدپوستان اکثریت را به تکان درآورد و آغاز به ایجاد تغییری بنیادی در نحوه‌ی نگرش به مسئله‌ی سیاهپوستان نمود. همزمان، حزب به یک فاکتوری واقعی در میان سیاهپوستان تبدیل گشت و سیاهپوستان خود در وضع و حالشان و یافتن اعتماد به نفس

پیشرفت نمودند- تا حدودی در نتیجه‌ی تهییجات تهاجمی حزب کمونیست در مورد این مسئله.

به دور از حقیقت نیست که گفت: کمونیست ها تیر خود را داشتند که بکویند. تمام تهییجات برای حقوق سیاهپوستان به مثابه دانه‌ای برای آسیاب جنبش سیاهان عمل نمود؛ تا حالا- و در آن زمان تهییج کمونیست ها بسیار پُرانرژی‌تر و مؤثرتر از دیگران بود.

این تحولات جدید به نظر می‌رسد که حاوی پیچیدگی متناقضی باشند، که تا آنجایی که من می‌دانم هرگز با آن مقابله و یا تشریح نشده است. گسترش نفوذ کمونیستی در جنبش سیاهپوستان در دهه‌ی 30 اتفاق افتاد، با وجود آنکه یکی از شعارهای نوینی بود که توسط کمینترن به حزب تحمیل شد - شعار "خودمختاری"- در موردی که برایش بیشترین هیاهو انجام گرفت و بیشترین تزاها و قطعنامه‌ها نوشته شد، و حتی به مثابه شعاری اساسی نیز تبلیغ گردید، هرگز به نظر نرسید که متناسب با وضعیت واقعی باشد. در جامعه‌ی سیاهپوستان، شعار "خودمختاری" پس از فروپاشی جنبش جدایی طلبانه به رهبری گاروی، پذیرشی اندک یا مقبولیتی اصولی پیدا نکرد. روند آنان عمدتاً به سمت ادغام، با حقوق برابر بود.

در عمل، CP از روی این تضاد جهید. هنگامی که حزب شعار "خودمختاری" را تصویب کرد، تهییجات تهاجمی خود را برای برابری و حقوق سیاهان در همه‌ی جبهه‌ها کنار نگذاشت. برعکس، این تهییجات را تشدید کرده و گسترش داد. این چیزی بود که سیاهپوستان می‌خواستند بشنوند، و این همان چیزی است که تفاوت بوجود آورد. این تهییج و اقدام CP تحت شعار اخیر بود که نتایج را بدون کمک، و احتمالاً علیرغم شعار

غیرمحبوب "خودمختاری" و تمام تزهایی که برای توجیه آن نوشته شده بود، به ارمغان آورد.

کمونیست‌ها به استالینیزم روی آوردند، در "دوره‌ی سوم" رادیکالیزم افراطی، فعالیت خود را در زمینه‌ی سیاهپوستان با همه‌ی عوام فریبی ناراست، اغراق و تحریفاتی که مخصوص آنان و جدا نشدنی از آنان بود به پیش بردند. اما علیرغم آن، درخواست اساسی برای رسیدن به حقوق برابر بکار بسته شد و در جامعه‌ی سیاهپوستان انعکاس یافت. برای اولین بار از زمان براندازی‌طلبان، سیاهپوستان یک گروه مهاجم و انقلابی پویا و انقلابی از سفیدپوستان را که از آرمان آنان حمایت می‌کردند را مشاهده کردند. اینبار نه چندان انسان‌های نیکوکار و لیبرال‌های رنگ پریده، بلکه استالینیست‌های سفت و سخت پیشروی دهه‌ی 30، در رأس یک جنبش رادیکال بزرگ و در حال صعود که از رکود اقتصادی ناشی گردیده بود. قدرت محرکی در آن روزها در آن‌ها وجود داشت و این امر در بسیاری از پهنه‌های زندگی آمریکایی احساس می‌شد.

اولین پاسخ بسیاری از سیاهپوستان مطلوبانه بود؛ و اعتبار حزب به مثابه یک سازمان انقلابی که با اتحاد جماهیر شوروی شناسایی می‌شد، احتمالاً بیش‌تر از آنکه یک مانع باشد، یک کمک بود. قشر بالایی سیاهپوستان، در جستجوی احترام، تمایل به دوری جستن از هر چیز رادیکال داشت؛ اما اعضای پایینی، فقیرترین فقیران که چیزی برای از دست دادن نداشتند، بی‌اِبا بودند. حزب هزاران عضو را در دهه‌ی 30 بخود جذب کرد، و برای یک مدتی، به یک نیرویی واقعی در جامعه‌ی سیاهپوستان مبدل شد. علت قانع

کننده اش سیاستش در مورد موضوع حقوق برابر و نگرش کلی آنان بود که آن ها از روس ها آموخته بودند، و فعالیت آنان بر روی خط جدید بود.

در دهه‌ی 30، نفوذ و عملیات حزب کمونیست به طور کلی محدود به موضوع "حقوق مدنی" نبود. آن ها همچنین برای تغییر شکل دادن جنبش کارگری و کمک به آنکه کارگران سیاهپوست در آن جایگاهی بیابند که قبلاً انکار شده بود، قدرتمندانه عمل نمودند. کارگران سیاهپوست خودشان، که سهم خود در مبارزات بزرگ برای ایجاد اتحادیه‌های جدید را اعطا کرده بودند، بیش تر از هر زمان دیگری بر خواسته‌های خود فشار می‌آوردند. آن ها اما به کمک نیاز داشتند، آن ها نیاز به متحدین داشتند.

انقلابیون حزب کمونیست در مرحله‌ی بحرانی روزهای شکل‌گیری اتحادیه‌های جدید وارد این نقش شدند. سیاست و تهیج‌ات حزب کمونیست در آن زمان ده دفعه بیش تر از هر کار دیگری عمل نمود تا به کارگران سیاهپوست کمک کند تا حداقل به یک مرتبه جدید نیمه شهروندی در جنبش کارگری نوین که در دهه‌ی 30 تحت پرچم CIO ایجاد شده بود، صعود نمایند.

مرسوم است که پیشرفت جنبش سیاهپوستان و تغییر افکار عمومی را به نفع دعوایش به تغییرات ناشی از جنگ جهانی اول نسبت داد. اما بزرگ‌ترین چیزی که از جنگ جهانی اول به ثمر رسید، رویدادی که همه چیز را تغییر داد، از جمله چشم انداز سیاهپوستان آمریکایی را، انقلاب روسیه بود. تأثیر لنین و انقلاب روسیه، حتی اگرچه بعداً توسط استالین خوار و تحریف شد و سپس از طریق فعالیت های حزب کمونیست در ایالات متحده فیلتر شد، بیش تر از هر تأثیر گذارندهای دیگر از هر منبعی به شناخت

و همچنین کمابیش پذیرش کلی مسئله‌ی سیاهپوستان به مثابه یک مشکل خاص جامعه آمریکایی کمک نمود. مشکلی که نمی‌توان بسادگی آن را تحت عنوان کلی تعارض بین کار و سرمایه رده‌بندی کرد، به آنگونه‌ای که در جنبش پیشین رادیکال کمونیست بود.

اضافه می‌کند این چیزی را، اما نه چندان، که بگویم حزب سوسیالیست، لیبرال‌ها و رهبران کمابیش مترقی با تعاریف جدید همراه گشتند و از مطالبات سیاهپوستان حمایت نمودند. این تنها کاری است که آن‌ها انجام داده‌اند؛ آن‌ها همراه گشتند. آن‌ها هیچ نظریه و سیاستی مستقل و کارا از خود نداشتند؛ آن‌ها آن را از کجا می‌گیرند. از عقل و خرد خود؟ به ندرت. در نتیجه‌ی همه‌ی آنان در مورد این مسئله در دهه‌ی 30 دنبال‌رو حزب کمونیست بودند.

تروتسکیست‌ها و سایر گروه‌های مخالف رادیکال - که آن‌ها نیز از روس‌ها آموخته بودند - آنچه را که توانستند در مبارزه برای حقوق سیاهپوستان انجام دهند، ارائه کردند؛ اما استالینیست‌ها، که بر جنبش رادیکال مسلط بودند، در عرصه‌ی سیاهپوستان نیز مسلط شدند.

هر چیز نوینی در مورد مسئله‌ی سیاهپوستان از مسکو آمد - بعد از آنکه انقلاب روسیه آغاز به غرش در آوردن خواسته‌های خود برای آزادی و برابری همه اقلیت‌های ملی در سراسر جهان نمود، برای همه‌ی مردمان مورد نظر و همه‌ی نژادها - برای همه‌ی تحقیرشدگان و مطرودگشتگان زمین. این تندر هنوز در حال چرخش است، بلندتر از همیشه، آنگونه که سر صفحه‌های روزانه گواهی می‌دهند.

کمونیست های آمریکایی در ابتدا و با بیش ترین قاطعیتی به دکترین نوین از روسیه آمده پاسخ دادند. اما مردم سیاهپوست و بخش های قابل توجهی از جامعه ای سفیدپوستان آمریکا به طور غیرمستقیم پاسخ دادند، و هنوز هم پاسخ می دهند - چه آن را تشخیص بدهند یا نه.

رهبران رسمی کنونی جنبش "حقوق مدنی" سیاهپوستان آمریکایی، بیش تر از اندکی متعجب گردیده از گسترش مبارزات نظامی اش و حمایتی که از جمعیت سفیدپوستان کشور می گیرند، به سختی حدس می زنند که تا چه اندازه ای این جنبش رو به طغیان مدیون به انقلاب روسیه است که همه ای آنان وطن پرستانه آن را رد می نمایند.

عالیجناب مارتین لوتر کینگ، در زمان نبرد برای بایکوت مونتگمری اظهار داشت که جنبش آن ها بخشی از مبارزات جهانی مردمان رنگین پوست برای استقلال و برابری بود. او باید اضافه می کرد که انقلاب های استعماری که در واقع متحدین قدرتمند جنبش سیاهپوستان در آمریکا هستند، انگیزه ای آغازین خود را از انقلاب روسیه بدست آوردند - و با هستی ادامه دار انقلاب در فورم اتحاد جماهیر شوروی و چین نوین تهییج و تقویت می شوند، آنجایی که امپریالیزم سفید به طور ناگهانی "شکست خورد".

غیرمستقیم، اما از همه قانع کننده تر، خشمگین ترین ضد شوراها، در میان آنان سیاستمداران لیبرال و رهبران رسمی کارگران، به این شهادت می دهند وقتی که می گویند: رسوایی Little Rock و چیزهایی از این دست نباید رخ دهد زیرا به تبلیغات کمونیستی در میان مردم پوست سیاه کشورهای مستعمره کمک می نماید. ترس آن ها از "تبلیغات کمونیستی"، به مانند ترس برخی دیگر از خداوند، آنان را با تقوا می کند.

در حال حاضر برای رهبران کارگران و لیبرال‌ها - در شمال - متعارف است که با مبارزه سیاهپوستان برای چند حقوق ابتدایی به مثابه عملی انسانی همدردی نمایند. این کار درستی است که انجام داد، نشانه خرد متمدن است. حتی تندروهای سابق، به نوعی به "لیبرال‌های" ضدکمونیستی تبدیل شده‌اند - نوعی بسیار ضعیف - اکنون همه افتخارانه "محق هستند" در حمایت رسمی‌شان از "حقوق مدنی" و مخالفت‌شان با جدایی سیاهپوستان و سایر انواع دیگر تبعیضات. اما چگونه همه‌ی آن‌ها به این مسیر رسیدند؟

هرگز برای لیبرال‌های امروزی این سنوال پیش نمی‌آید که چرا نسل قبلی همتایانشان - با چند مورد استثنائی قابل توجه فردی - هرگز به این نگرش جدید و روشن‌گرایانه نسبت به سیاهپوستان فکر نکرده بودند قبل از آنکه نلین و انقلاب روسیه، گاری سیب دکترین قدیمی تثبیت شده و نارضایات پزیرفته شده جدا - غیر برابرشان را واژگون نماید. لیبرال‌ها و مقامات کارگری ضدکمونیست آمریکایی این را نمی‌دانند، اما برخی از تأثیرات روسیه که آن‌ها از آن متفردند و بسیار وحشت دارند حتی از آنان زودده شده است.

البته، همانطور که همه می‌دانند، بالاخره استالینیست‌های آمریکایی مسئله‌ی سیاهپوستان را به خرابی کشاندند، همانگونه که آنان هر مسئله‌ی دیگری را به خرابی کشاندند. آن‌ها در طی جنگ جهانی دوم، مبارزه برای حقوق سیاهپوستان را در خدمت به سیاست خارجی استالین، فروختند - همانگونه که آن‌ها کارگران اعتصابی آمریکایی را فروختند، و به همین دلیل اساسی به پیگرد قانونی *Smith Act trial* تروتسکیست‌ها در مینیاپولیس در سال 1941، ریشه دواندند.

همه هم اکنون این را می‌دانند. سرانجام مرغ‌ها به خانه آمدند تا بی‌آسایند، و استالین‌یست‌ها خودشان فشار را احساس نمودند که به بعضی از خیانت‌ها و بعضی از شرمساری‌هایشان اعترافی عمومی نمایند. اما به نظر می‌رسد هیچ چیز، نه اعتراف به ندامت برای جرایمی که نمی‌توان آن‌ها را پنهان نمود و نه بالیدن به فضایل قبلی که دیگران تمایلی به بخاطر سپردنشان ندارند، نمی‌تواند به آن‌ها مساعدت نمایند. حزب کمونیست یا به اصطلاح آنچه از آن باقی مانده است، چنان بی‌اعتبار و مورد تفرق واقع شده است که امروز اندکی یا هیچ تقدیر و اعتباری بخاطر فعالیت خود در حوزه‌ی سیاهپوستان در آن روزهای نخستین نمی‌تواند دریافت نماید. موقعی که بطور گسترده، و بطور کلی پیامدهایی مترقی داشت.

این وظیفه‌ی من یا غرض من نیست که به آن‌ها کمک نمایم. تنها هدف این بررسی متراکم این است که چند واقعیت را در مورد روزهای ابتدایی کمونیسم آمریکایی به درستی نشان دهم. به واسطه‌ی کمک به دانش آموختان پژوهنده نسل جدید که می‌خواهند تمام حقیقت را بدانند، در هر حال شاید خس و خاشاکی بیافتاد پایین و از آن چیزی بیاموزند.

سیاست جدید در مورد مسئله‌ی سیاهپوستان که در 10 سال اول کمونیسم آمریکایی از روس‌ها آموخته شده بود، حزب کمونیست را در دهه 30 قادر نمود تا نهضت مردمان سیاهپوست را به پیش ببرد؛ و تأثیر خود در میان آنان را به مقیاسی که جنبش رادیکال هرگز قبل از آن به آن نزدیک نشده بود، گسترش دهند. این‌ها واقعیت‌های تاریخ هستند؛ نه تنها تاریخ کمونیسم آمریکایی، بلکه تاریخ مبارزات سیاهپوستان برای رهایی نیز هست.

برای آنانی که به آینده نگاه می کنند، این واقعیت ها مهم هستند؛ پیش بینی چیزهایی که می آیند. استالینیست ها با فعالیت مبارزه جویانه خود در سال های اولیه، انگیزه ی بزرگی به جنبش جدیدسیاهان دادند. سپس، خیانت آن ها به جنبش سیاهپوستان در جنگ جهانی دوم، مسیر را برای یک اینچ در یک وقت مرحله گرایان، که از آن زمان جنبش بی چالشی را رهبری می نمودند، مهیا نمود.

سیاست مرحله گرایی و عده دادن به رهاسازی سیاهپوست در چارچوب سیستم اجتماعی ای که او را زیر سلطه می آورد و تحقیر می کند، عملی نیست. به ریشه مشکل نمی پردازد. آمال و آرزوهای مردم سیاهپوست بسیار عالی است و به همینگونه انرژی و عواطفی را که در مبارزات خود صرف می کنند. اما دستاوردهای مشخص مبارزات آنان تا به امروز بسیار ناچیز است. آن ها چند اینچ به دست آورده اند، اما هدف برابری واقعی، فرسنگ ها و فرسنگ ها دور است.

حق اشغال صندلی ای خالی در اتوبوس؛ نشانه ی اختلاط تعداد معدودی از کودکان سیاهپوست در چند مدرسه ی دولتی؛ چند جای باز برای افراد سیاهپوست در دفترهای دولتی و برخی مشاغل؛ حقوق استخدامی عادلانه نوشته شده، اما عمل نشده؛ حقوقی که بطور رسمی و قانونی، برابری را به رسمیت شناخته و در عمل در هر چرخشی انکار می شود. این روشی است که امروز جریان دارد، 96 سال پس از ابلاغ آزادی.

تغییر چشمگیری در نگرش و خواسته های جنبش سیاهپوستان از زمان Booker T. Washington به وجود آمده است، اما هیچ تغییر اساسی ای در وضعیت واقعی آن ها ایجاد نشده است. این تضاد، در حال ایجاد یک انفجار

دیگر و تغییری دیگر در سیاست و رهبری است. در مرحله‌ی بعدی توسعه‌ی خود، جنبش سیاهپوست آمریکایی مجبور خواهد شد تا به یک سیاست مبارزانه‌تر از مرحله‌گرایی روی بیاورد و به دنبال متحدین قابل‌اتکاتر از سیاستمداران سرمایه‌داری در شمال که با Dixiecrats جنوب متحد هستند، باشد. سیاهپوستان، بیش از هر کس دیگری در این کشور، دلیل و حقدارند که انقلابی باشند.

یک حزب صادق کارگری از نسل جدید، این پتانسیل انقلابی مبارزه‌ی سیاهپوستان را به رسمیت خواهد شناخت، و برای یک اتحاد نبرد مردم سیاهپوست با جنبش کارگری در یک مبارزه‌ی انقلابی مشترک علیه سیستم اجتماعی فعلی فراخوان خواهد داد.

اصلاحات و امتیازات، بسیار مهم‌تر و شاخص‌تر از آنچه که هم اکنون بدست آمده است، فرآورده‌های جانبی این اتحاد انقلابی هستند. برای آن‌ها در هر مرحله‌ای از مبارزه جنگیده شده و به آن نائل خواهند گشت. اما جنبش نوین نه با اصلاحات متوقف خواهد شد و نه با امتیازات راضی خواهد گشت. نهضت مردم سیاهپوست و نهضت کارگر مبارز، متحد و هماهنگ شده توسط یک حزب انقلابی، مسئله‌ی سیاهان را به تنها روشی که قابل حل است - با یک انقلاب اجتماعی حل خواهد نمود.

نخستین تلاش‌های حزب کمونیست به همراه این خط‌ها، یک نسل پیشین به رسمیت شناخته شده و بخود اختصاص داده خواهد شد. حتی تجربه‌ی خیانت استالینیستی به هدر نخواهد رفت. خاطره‌ی این خیانت یکی از دلایلی است که استالینیست‌ها دفعه‌ی دیگر فرامانگان نخواهند بود.

جیمز پ. کاتن
تابستان 1959

منبع: نبرد برای سوسیالیسم در "سده آمریکایی"؛ اولین بار در مجله‌ی بین‌المللی نقد سوسیالیستی در تابستان 1959 با عنوان "انقلاب روسیه و جنبش سیاهپوستان آمریکا" منتشر شد. مجوز انتشار برای استفاده به صورت آنلاین توسط کتاب‌های مقاومت از طریق آرشیو اینترنت جیمز پ. کانن در سال 2003 فراهم شده است.

The Russian Revolution and the Black Struggle in the United States

James P. Cannon

<https://www.marxists.org/archive/cannon/works/1959/black.htm>

مترجم: ژاله سهند

آدرس اینترنتی کتابخانه: <http://www.nashr.de>

ایمیل نشر کارگری سوسیالیستی: nashrKargarSocialisti@gmail.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری